

تقدیر ایران

جلد دوم

الحطاط ایران

مصطفی افشارپایسا



سرشناسه: افشار پارسا، مصطفی، ۱۳۳۶-
عنوان و نام پدیدآور: تقدیر ایران / مصطفی افشارپارسا.

مشخصات نشر: تهران: رازگو، ۱۳۹۸

مشخصات ظاهری: ج ۲، ۲۱/۵×۱۴/۵، س.م.

شابک: ج ۱، ۷ - ۲۹ - ۷۷۳۹ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ج ۲، ۹ - ۳۳ - ۷۷۳۹ - ۶۰۰ - ۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: کتابنامه.

یادداشت: نمایه.

مندرجات: ج ۱. فروپاشی ایران زمین. - ج ۲. انحطاط ایران.

موضوع: ایران - تاریخ

موضوع: Iran - History

رده‌بندی کنگره: DSR ۱۰۹

رده‌بندی دیویی: ۹۵۵

شماره کتابشناسی ملی: ۵۹۶۲۱۶۱



تقدیر ایران

جلد دوم

انحطاط ایران

مصطفی افشار پارسا

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۹

چاپ و صحافی: پایتخت

شمارگان: ۳۰۰ نسخه

قیمت (دوره دوجلدی): ۱۸۰۰۰۰ تومان

تهران، صندوق پستی: ۵۳۴-۱۳۱۴۵

تلفن: ۶۶۱۹۱۰۳۵

فهرست

۷	دکتر
۲۷	فصل یک: جغرافیا، ایران زمین و جهان ایرانی
۱۱۱	فصل دوم: راه شکوفایی زندگی در بن بست عصر جدید
۱۵۱	فصل سوم: جغرافیا، سیاست و دیوارها
۱۸۵	فصل چهارم: هویت ملی، ملت، مذهب
۲۶۹	فصل پنجم: دولت
۴۴۵	نمایه
۴۸۳	فهرست منابع

درآمد

الثاس بملوکهم اشیه منهم برمانهم

مردمان زمانه به ملوک زمانه بهتر از آن مانند که به زمانه خویش^۱

تاورنیه فراسوی راه نه ستین بار به گاه سلطنت شاه صفی، نوه و جانشین شاه عباس اول به ایران سفر کرده است، در وصف بخشی شمالی میدانِ نقشی جهان می‌نویسد: «در وسط دهنه شمالی درگاه بزرگی است که بالای آن ساعتی را که شاه عباس در فتح ایران از پرتالیه^۲ گرفته بود نصب کرده‌اند، اما این ساعت چیز بی‌مصرفی است زیرا کار نمی‌کند و معلوم هم نیست که کسی به خیال راه انداختن آن باشد...»^۳. تاورنیه ادامه می‌دهد که در کنار همان ساعت محلی بوده است که هر غروب، جبل بقا^۴ در آنجا نواخته می‌شد، ولی نمی‌گوید که نواختن طبل و نقاره به معنای پایان راه^۵، «اتمام کار روزانه» بوده است، و این همه در نیمه دوم قرن هفدهم میلادی است. تاورنیه گزارش می‌دهد که «... عموماً صنعت ساعت‌سازی برای آنها [تاورنیه] مجهول بود»^۳.

۱. امام محمد غزالی، نصیحة الملوک، به نقل از سید جواد طباطبایی، درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، ص. ۹۹-۹۸.

۲. تاورنیه، سفرنامه، ص. ۳۹۰.

۳. تاورنیه، همان، ص. ۵۲۶.

به گفته تاورنیه، در همان هنگام، شاه صفی یک نفر از اهالی زوریخ را که صنعت اش ساعت سازی بود، در استخدام دائم خود داشت؛ این آلمانی مقیم اصفهان وظیفه داشت که برای شاه نه تنها ساعت بسازد بلکه می بایست هر روز صبح به وقت بیدار شدن شاه حاضر باشد و ساعت شاه را کوک کند؛ تاورنیه ادامه می دهد که هر تاجر ارمنی به وقت مراجعت از اروپا، شش هفت ساعت با خود به ایران آورده و بیشتر آنها را به شاه یا صدراعظم پیشکش کردند.^۱ تاورنیه نمی تواند توضیح دهد که چرا شاه از ساعت ساز ماهر خود، که حقوق گزافی هم می گرفته است، نمی خواهد که آن ساعت از کار افتاد، میدان نقش جهان را هم تعمیر کند، چنانکه نمی تواند توضیح دهد که چرا نواختن تار و بیل، در هر غروب، حتی برای یک روز، نمی توانست تعطیل شود. در نیمی دوم قرن هفدهم میلادی، در اروپای غربی، «زمان» در جریان انکشاف و تکوین خود به «کالا» همچون هر کالای دیگری، به واحد اندازه گیری خود که همان ساعت رد، در سطحی وسیع و «غیرتجملی» نیاز داشت؛ پس تولید انواع ساعت های دقیق و قابل حمل رواج یافت؛ در همان زمان پایتخت صفویان که در شکوه و عظمت، ثروت و رفاه حال اهالی و کثرت جمعیت هیچ کم از پایتخت های بزرگ اروپا نداشت، با صدای «اذان صبح» از خواب برمی خاست و روز کاری را آغاز می کرد. در این هستی شناختی، ظرف زمان نه آن ساعت های ساخته دست بشر که طلوع و غروب خورشید بود؛ در اینجا زمان هنوز به «کالا» تبدیل نشده بود، و رویکرد آن شاه و وزیر به ساعت نمی توانست که، جز از سر بازچه نباشد، چنانکه برای اهالی اصفهان نیز که به راه تقلید از شاه خود می روند، در همان میدان نقش جهان، «... خرازی فروشی هایی است که خرده ریز و امتعه نورامبرک و ونیزی را

به فروش می‌رسانند.^۱

در دوره گذار و نیز دوره پس از آن همواره دورویکرد در نسبت با غرب در میان ایرانیان غالب بوده است: نخست رویکردی از سراضطرار، چنانکه اصلاحات نظامی شاه عباس اول و عباس میرزا نایب السلطنه و ولیعهد فتحعلی شاه قاجار، و دیگری رویکردی از سربازیچه، چنانکه ساعت بازی شاهی و باب کردن شلیته - شلوار در حرمسرای سلطنتی که سوغات ناصرالدین شاه بود از فرنگ، این شلیته - شلوار که در واقع لباس رقاص‌های زن در باله‌هاست، پدید آمد، از آنجا که مردمان زمانه در آرزوی همانندی با دربار بودند، تبدیل به لباس ملای زنان شهری ایران شد: دورویکرد «اضطرار» و «بازیچه» در نسبت با غرب و آنچه که «غربی» است، بیان دو «جهان ناهم‌زمان» در زمانی واحد است. از آن روبه «زمان واحد» اشاره می‌کنیم که «جهان ایرانی» و ایران زمین، می‌گاه «جهان» و سرزمین بسته و در خود فرورفته‌ای نبوده است؛ موقعیت ژئوپولیتیک ایران، همچون پلی بین سه قاره اروپا، آفریقا و آسیا، وضعیتی را فراهم آورده است، که «برون‌گرایی» جزئی ذاتی از «جهان ایرانی» محسوب می‌شود، و این ویژگی ذاتی چنان نیرومند است، که در وحدت سرزمینی، «کثرت» با توانایی پیشروی تاریخی، سیمون در شرق و فرات در غرب، می‌توانست صدها قوم و قبیله مختلف، را حفظ استقلال ذاتی هر قوم و قبیله‌ای، گرد هم فراهم آورد.

با آغاز انکشاف، رشد و سیطره اندیشه نوآیین در غرب، تحریف «روح زمانه» در مغرب زمین از یک سوی و ایستادن شبح آن اندیشه نوآیین در «آستانه» ایران در قالب تحولات سیاسی-اقتصادی مناسبات جهانی از سوی دیگر، وضعیتی فراهم آمد، که تحت آن وضعیت، مغرب زمین و ایران در

۱. تاورنیه، سفرنامه، ص. ۳۸۶.

«زمان واحد»ی قرار گرفتند، به دیگر سخن، «روح زمانه» مغرب زمین چنان سیطرهٔ ناپیدای خود را بر ایران اعمال می‌کرد، که ایران علیرغم داشتن جایگاهی بسیار نیرومند، جدی و غیرقابل انکار در مناسبات جهانی، از همان نیمهٔ دوم قرن هفدهم میلادی روند قرار گرفتن در میان کشورهای «پیرامونی» را، در نسبت با کشورهای اروپای غربی، گردن نهاد، و این روند اساس ظرفیت و امکانات خود در تسریع شکل‌گیری «دو جهان ناهمزمان» سخت‌انگیز، گذاشت.

روکاسین وضعیتی که در بالا به آن اشاره کردیم به یک «شکاف تکنولوژیک» حزه سوار کردن «بی‌راهه» ای که در طول دو قرن اخیر، از زمان اصلاحات تناس مبرر، سخت دل بسته و دل مشغول آن شده‌ایم، چیز دیگری نیست؛ روشن است که سخن ما نه بر سر «اصلاحات» و نفس آن اصلاحات که بر سر چگونگی دیان آن چیزی است که به «دغدغه ملی» ما تبدیل شده است. بیشتر تأمل کنیم:

«در ارزیابی الگوی کلی مناسبات ایران با اقتصاد بین‌المللی، سال ۱۶۱۵ م/ ۹۹۴ ش یک لحظهٔ کلیدی و یک نقطهٔ عطف به حساب می‌آید؛ در این سال تماس‌های تجاری با اروپا برقرار گردید و ادامه یافت. در دههٔ ۱۶۲۰ م/ ۱۰۰۰ ش دادوستد مستقیم با کمپانی‌های هند شرقی هند و انگلیس برقرار شد. تجارتی که در مجموع، میان طرف‌های برابر صورت می‌گرفت. آنچه در این دادوستد به سود ایران تمام می‌شد آن بود که شرایط تجارت و شرکتی تجاری ابریشم، یعنی کالای کلیدی ایران را شخص شاه عباس در خلال مذاکرات آزاد با اروپاییان تعیین می‌کرد. رالف دیویس در ارتباط با معاملات بازرگانان ارمنی و شرکت‌های اروپایی می‌نویسد: «انگلیسی‌ها بازرگانان خارجی تلقی نمی‌شدند که با استفاده از قدرت اقتصادی خویش مردم فقیر و عقب‌مانده‌ای

را استثمار کنند، بلکه خارجیانی بودند که با آنها مدارا می‌شد، در یک جامعه بسیار متمدن زندگی می‌کردند [منظور نویسنده جامعه ایرانی عصر صفوی است]. که بازرگانان محلی‌شان ثروتمند، آگاه و مثل خود انگلیسی‌ها زیرک و تیزهوش بودند.^۱ فرآورده‌هایی که مبادله می‌شد مصنوعات و مواد خام هر دو طرف بودند و از نظر ورود شمش‌های نقره به ایران، تراز بازرگانی به سود کشور آخر تمام می‌شد. اما از سوی دیگر، حمل و نقل در دست اروپائیان بود که به خاطر حضور مستقیم در مسیرهای دریایی خاورمیانه و خاور دور در موقعیت بهتر قرار می‌گرفتند. انقلابی که بعد از سال ۱۵۰۰ م / ۸۷۹ ش در کشتیرانی مسافت‌های خیلی دور پدید آمد بدان معنا بود که سهم بیشتر سود به آن طرف تجاری می‌گردد که کالا را به بازار نهایی می‌رساند و این طرف به جای آنکه پادشاه ایران باشد، سرکاء تجاری اروپایی بودند. بدین ترتیب یک شکاف تکنولوژیکی پدید آمد و این شکاف با الگوی جدید تجارتی روز به روز فاصله‌دارتر می‌شد و این روند دو قرن به طوین انجامید. اروپاییان حد و حدود کلی روابط ایران با غرب در حوالی سال ۱۶۳۰ م / ۱۰۰۹ ش نشان می‌دهد که به رغم اهمیت واقعی باز شدن باب مناسبات تجاری ایران با اروپا در این مرحله، پایه پیدایش اقتصاد جهانی سرمایه‌داری، هیچ نوع امکان وابستگی وجود نداشته است.^۲

گزارش فوق بر اساس مستندات باقی‌مانده از دهه‌های آخرین قرن هفدهم میلادی، به گفته نویسنده، بیان موقعیت قدرتمند ایران در برابر اروپا، در آغاز پیدایش اقتصاد جهانی سرمایه‌داری است؛ در صورتی که گزارش، آیا می‌توان نظریه «شکاف تکنولوژیک» را به «آن ساعت از کار افتاده نیز تعمیم داد؟ گفتیم که امکان تعمیر آن ساعت وجود داشت و تنها به یک دستور شاه

۱. جان فوران، مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی، ص. ۷۱-۷۰.

یا وزیر یا حتی داروغه اصفهان احتیاج داشت. تعمیر نشدن آن ساعت در ذات خود، تفاوتی با رویکرد ایرانیان نسبت به «انقلاب در کشتیرانی مسافت‌های خیلی دور» که اروپائیان بدان دست یازیده بودند، نداشت.

شاردن فرانسوی که در زمان شاه عباس دوم و شاه سلیمان صفوی سه بار به ایران مسافرت کرد و دوازده سال از عمر خود را در ایران گذراند، درباره ایرانیان می‌نویسد: «... مردم مشرق زمین افرادی سست و آسانگیر و تنبل می‌باشند. جز برای فراهم آوردن وسایل بسیار ضروری تن به کار نمی‌دهند... مردمان مشرق زمین اصولاً به اکتشافات نو و اختراعات جدید کاملاً بی‌اعتنا هستند. رغبتی بدین امور ندارند... همچنین براین اعتقادند اگر جز آنچه دارند چیزی نیازمندند باید از کشورهای بیگانه بخرند. از وابستگی خود به بیگانگان غم نمی‌دهند، و هرگز این اندیشه در ضمیرشان نمی‌گذرد که دست و پا خود را به کارندازند، و آنچه لازم دارند خود بسازند، و در طلب آن دست به سوی بیگانه‌ها دراز نکنند. ترکان عثمانی و ایرانیان هر سال مبلغ زیادی از کشورهای خارجی ساعت می‌خرند... در ایران نیز کسی نیست که فن تعمیر کردن ساعت را بداند... [ما] باید از میان خود ایرانیان است و نه اروپائیان مقیم ایران] در همین سرزمین بسیاری از مردمان لزوم وجود چاپخانه را کاملاً احساس می‌کنند، غالباً از منابع محلی و معنوی آن به خوبی آگاهند اما کسی نیست که دست از آستین بردارد و به در آورد، و چاپخانه‌ای وارد و دایر کند. برادر وزیر درباره شخصیتهایی که از نزدیکان مورد اعتماد پادشاه است در سال ۱۶۷۶ براین نیت بود قراردادی در مورد اعزام چند متخصص فن چاپ از فرانسه به ایران، با من ببندد وی چند کتاب فارسی و عربی چاپ شده [این کتاب‌ها در اروپا چاپ شده بودند] را که به او داده بودند از نظر پادشاه گذراند و موافقت وی را برای استخدام متخصصان

این فن جلب کرد، اما وقتی پای پرداخت پول در میان آمد این کار مفید متوقف شد.^۱

دو نقل قول فوق، از یک شخصیت آکادمیک آمریکایی (جان فوران) و یک جواهر فروش فرانسوی (شاردن)، با بیش از سیصد سال فاصله از یکدیگر نوشته شده‌اند. بیشتر به این نکته اشاره داشتیم که گزارشات موجود از اروپاییانی که در عصر صفوی به ایران آمده‌اند، علیرغم تأثیر نویسندگان آن گزارشات از اندیشه نوآیین در شرف تکوین در اروپا، از طرح و چرایی پیچیدگی‌های عصر صفوی عاجز هستند. اما با گذشت سیصد سال، دو نقل قول فوق در ذات خود، تفاوتی با یکدیگر ندارند. جان فوران مشکل را در «شکاف تکنولوژیک» می‌بیند و شاردن در «ریشه‌یابی» خود به «سستی و آسان‌گیری و تنبلی» برانداخت می‌دهد.

آن «شکاف تکنولوژیک» وجود داشت و چنان گسترش یافت که در دوره معاصربه «دغدغه ملی» تبدیل شد، اما آن تنها رویه قضیه بود، بن‌مایه آن مبادلات تجاری، اندیشه‌ای بود که مخرج خود را با اهداف آن مبادلات تجاری می‌کوبید. بازرگانان اروپایی و ایرانی از اندیشه واحدی پیروی نمی‌کردند، هر چند که منظور نظر هر دو طرف «سود» بود. آن شکاف «شکاف اندیشه» بود؛ به عبارتی، «سستی و آسان‌گیری و تنبلی» ایرانیان در «مقایسه» و در «نسبت» با اراده معطوف به آزادی، ریاضت برخاسته از مادی‌گرایی سخت‌گیرانه و تلاش بی‌وقفه برخاسته از نشاط تسخیر جهان. سبب خود را پیدا می‌کند، سکه‌های رایج اندیشه نوآیینی که همچون سنگ محک شاردن فرانسوی برای فهم ایرانیان به کار می‌رود. شاردن که زندگی‌اش تجسم عینی آن «سنگ محک» است، جز از طریق مقایسه‌ای بین «خود» و ایرانیان نمی‌تواند

۱. شاردن، سفرنامه، ج. دوم، ص. ۸۵۶-۸۵۵.